

بررسی و نقد نظریه‌های معرفت شناختی تلائم‌گروی

دکتر عبدالرسول کشفی *

چکیده

بر مبنای تعریف (یا تحلیل) سه جزئی معرفت، باور به یک گزاره آن‌گاه معرفت است که آن باور، صادق و موجّه (مدل) باشد. در باب توجیه نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که "تلائم‌گروی" یکی از آن‌هاست. بر اساس این نظریه، توجیه هر باور مبتنی بر نوعی ارتباط دوسویه با باورهای دیگر است. شبکه تارهای عنکبوت مدلی مناسب برای این نظریه است: ارتباط دو سویه باورهای موجّه آدمی با یکدیگر، مانند ارتباط دو سویه‌ی نقاط تقاطع تارها با یکدیگر، در شبکه تارهای یک عنکبوت است.

تلائم‌گروان در باب چپستی ارتباط یادشده، تاکنون، چهار نظریه ارائه کرده‌اند: "استلزام‌ضروری"، "سازگاری"، "تبیین" و "مغلوب یا خنثی‌سازی". در نوشته حاضر ضمن بررسی نظریه‌های چهارگانه ناکافی بودن آن‌ها را برای توجیه نشان می‌دهیم.

واژه‌های کلیدی: ۱- توجیه ۲- تلائم‌گروی ۳- استلزام ضروری
۴- سازگاری ۵- تبیین ۶- مغلوب یا خنثی‌سازی

۱. مقدمه

توجیه یکی از اجزای تعریف (یا تحلیل) سه جزئی معرفت^۲ (باور صادق موجّه^۴) است. بر مبنای این تعریف، صرف باور صادق (مانند حدس صائب^۵) معرفت محسوب نمی‌شود. باور صادق آن‌گاه معرفت است که موجّه (مدل) باشد. در باب "توجیه"^۶ تاکنون نظریات مختلفی ارائه شده است که مهم‌ترین آن‌ها مبنای‌گروی^۷ و تلائم‌گروی^۸ است. در نظریه مبنای‌گروی برخی باورها، مانند آن‌چه مبنای‌گروان آن‌ها را بدیهی ذاتی یا هستی می‌خوانند،

خودموجه‌اند و باورهای دیگر با ابتدای بر آن‌ها موجه می‌شوند، اما، در نظریهٔ تلائم‌گروری هیچ باوری خودموجه نیست بلکه ارتباطِ دو سویهٔ یک باور با مجموعه‌ای از باورهاست که سبب توجیه آن باور می‌شود. به بیان دیگر:

فاعل شناسایی S، آن‌گاه در باور به گزارهٔ P موجه است که، اگر و فقط اگر، باور P با مجموعه‌ای از باورها رابطه‌ای دو سویه داشته باشد.

۱.۱. اشکال

توجیه از طریق توسل به "بینه"^{۱۱} انجام می‌گیرد. "بینه" باوری است که باور دیگری را توجیه می‌کند، مثلاً باور به تکان خوردن برگ درختان بینه‌ای است بر باور به وزیدن نسیم و باور به سرگیجگی بینه‌ای است بر باور به افت فشار خون. در نظریهٔ تلائم، توجیه باورها دو سویه است به این معنا که باوری مانند p باور q را توجیه می‌کند و هم‌زمان باور q سبب توجیه باور p است. از آن‌جا که این دوسویگی مستلزم دور، و دور باطل است، پس تلائم باطل است.

۱.۲. پاسخ

در پاسخ به اشکال یاد شده، کیث لِرر^{۱۲}، تلائم‌گرای معاصر، لزوم توسل به بینه را برای توجیه باورها نفی می‌کند. او معتقد است که توسل به بینه فرایندی است که در "زمان" رخ می‌دهد، در حالی که موجه بودن حالتی است که در "آن" (= لحظه و یا مقطع زمان) برقرار است و لازم نیست که حاصل "فرایند" یا "فعالیتی زمان‌مند" باشد.

لِرر "توجیه" را به مقولهٔ "زیبایی" تشبیه می‌کند: (۴، ص: ۸۸) زیبایی حالتی است که در "آن" موجود است و حاصل فرایند زیبایی‌سازی نیست. مثلاً، یک بینی در یک صورت از آن جهت زیباست که رابطه‌ای متقابل و دو سویه، در "آن"، با تک تک اجزای آن صورت داشته باشد و یک باور به آن دلیل موجه است که رابطه‌ای متقابل و دو سویه، در "آن"، با مجموعه‌ای از باورها داشته باشد. ممکن است بتوان یک باور را با توسل به بینه موجه کرد اما بسیاری از باورها بی‌چنین توسلی موجه‌اند. همان‌طور که می‌توان با توسل به عمل جراحی بینی‌ای را زیبا کرد اما بینی‌هایی هم بی‌چنین توسلی زیبا نیستند. از دیگر تمثیل‌ها برای توجیه، تناسب یک قطعه با قطعات دیگر در یک پازل و هماهنگی یک رنگ با رنگ‌های دیگر در یک تابلوی نقاشی است: تناسب یک قطعه با قطعات دیگر و هماهنگی یک قطعه با قطعات دیگر در "آن" وجود دارند، و نه در "زمان".

۲. پیشینه تاریخی تلائم‌گروی

تلائم‌گروی از سابقه‌ای کوتاه نسبت به نظریه رقیب (مبناگروی) برخوردار است. این نظریه عمدتاً در پاسخ به مشکلات مبناگروی مطرح شد. تلائم‌گروی در اواخر قرن نوزدهم اوایل قرن بیستم توسط ایدالیست‌های مطلق،^{۱۳} به خصوص اف. اچ. برادلی^{۱۴} و برنارد بوزانکه^{۱۵} پدید آمد. در دهه ۱۹۳۰ کارل همپل^{۱۶} از اصحاب حلقه وین در پاسخ به دیدگاه‌های مبناگروانه موریتس شلیک^{۱۷} به دفاع از این نظریه پرداخت. ویلفرد سلارز^{۱۸} و گیلبرت هارمن^{۱۹} در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تبیین دقیق‌تری را از این نظریه به دست دادند. بحث تفصیلی و همه‌جانبه تلائم‌گروی در عصر حاضر از آن کیث لِر است.

۳. چیستی تلائم

گفتیم تلائم نوعی رابطه دو سویه میان باورهای یک مجموعه است. در باره چیستی این رابطه تاکنون چهار نظریه ارائه شده است: استلزام ضروری^{۲۰}، سازگاری^{۲۱}، تبیین^{۲۲}، مغلوب و یا خنثی‌سازی^{۲۳}.

۳.۱. تلائم به معنای استلزام ضروری

این معنا که معنای اکثری تلائم و قدیمی‌ترین معنای آن است، توسط ایدالیست‌های مطلق به ویژه اف. اچ. برادلی در کتاب *جستارهایی در باب حقیقت و واقعیت*^{۲۴}، و برنارد بوزانکه در کتاب *استلزام و استنتاج* یک سویه^{۲۵} مطرح شد.

استلزام ضروری به معنای پیوند قطعی میان دو باور است، به بیان دیگر اگر دو باور a و b چنان باشند که با فرض صدق a، کذب b مُحال باشد گفته می‌شود که a ضرورتاً مستلزم b است یا ضرورتاً آن را نتیجه می‌دهد و به زبان منطق نمادین:

$$a \rightarrow b$$

یا:

$$\Box (a \supset b)$$

در تلائم به معنای استلزام ضروری، باور p آن‌گاه با باورهای یک مجموعه تلائم دارد که اگر و فقط اگر:

p ضرورتاً مستلزم هر یک از باورهای آن مجموعه باشد (هر یک از آن‌ها را ضرورتاً

نتیجه دهد) و یا:

p لازماً ضروری هر یک از باورهای آن مجموعه باشد (نتیجه ضروری هر یک از آن‌ها

باشد).

مثال: اگر نظام k از دو باور p و q به شرح زیر پدید آمده باشد:

p: هر ایرانی آسیایی است.

q: بعضی آسیایی‌ها ایرانی‌اند.

گفته می‌شود که p با q تلائم دارد چرا که ضرورتاً آن را نتیجه می‌دهد و q با p تلائم دارد چرا که نتیجه ضروری آن است.

۳.۱.۱. نقد تلائم به معنای استلزام ضروری: ۱. تلائم به معنای یاد شده شرط لازم توجیه نیست چرا که می‌توان دو گزاره را در نظر گرفت که هر دو موجه باشند اما استلزام ضروری‌ای میانشان نباشد (هیچ یک نتیجه ضروری دیگری نباشد). مثلاً، دو گزاره زیر را در نظر بگیرید:

p: ماه تنها قمر زمین است.

q: دندان شیری حسن افتاد.

p و q هر دو موجهند اما به معنای استلزام ضروری متلائم نیستند چرا که نه p را می‌توان از q نتیجه گرفت و نه به عکس، q را می‌توان از p استنتاج کرد.

۲. تلائم به معنای یاد شده شرط کافی توجیه نیز نیست، چرا که می‌توان دو مجموعه باور را در نظر گرفت که هر دو به معنای فوق متلائم باشند و در عین حال گزارش‌های متناقضی از جهان واقع را به دست دهند.

مثال: به دو مجموعه زیر توجه کنید:

مجموعه یک:

p: هر ایرانی آسیایی است.

q: بعضی آسیایی‌ها ایرانی‌اند.

مجموعه دو:

r: هیچ ایرانی آسیایی نیست.

s: هیچ آسیایی ایرانی نیست.

q نتیجه ضروری p و s نتیجه ضروری r است (q عکس مستوی p و s عکس مستوی r است). و در نتیجه دو مجموعه، هر یک به تنهایی، متلائم و در عین حال با یکدیگر متناقض‌اند. و این امر نشان دهنده آن است که استلزام ضروری نمی‌تواند دلیلی بر صدق باور، و به بیان دیگر نظریه‌ای در باب توجیه باشد.

۳. یافتن مجموعه باورهایی که ناظر به واقع بوده و هر باور به ضرورت باورهای دیگر را نتیجه دهد و یا لازمه ضروری باورهای دیگر باشد محال است و می‌توان گفت هیچ نظام معرفتی‌ای را نمی‌توان با چنین ویژگی‌هایی یافت. مثلاً باور به این که "من اکنون دارم

می‌نویسم“ را نمی‌توان از هیچ یک از باورهای پیشین من، حتا اگر همه باورهایم نیز دست به دست هم بدهند، استنتاج کرد.

۲.۳. تلائم به معنای سازگاری

این معنا که معنای اقلی تلائم است توسط جمعی از اصحاب حلقه وین مانند کارل همپل در پاسخ به دیدگاه‌های مبنائگروانه موریتس شلیک بیان شد. بر مبنای این دیدگاه، باور p با مجموعه‌ای از باورها آن‌گاه متلائم است که با هیچ‌یک از آن‌ها در تناقض نباشد.

۲.۳.۱. نقد تلائم به معنای سازگاری: سازگاری اگر چه شرط لازم برای توجیه هر مجموعه‌ای از باورهاست اما شرط کافی نیست یعنی می‌توان دو یا چند باور را در نظر گرفت که با یکدیگر سازگار باشند اما هیچ‌کدام موجه نباشند. مثلاً به دو باور زیر توجه کنید:

P : مشتری کوچک‌ترین سیاره منظومه شمسی است.

Q : پاریس پایتخت ایتالیا است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود p و q در عین سازگاری (نه p ناقص q و نه q ناقص p است)، هر دو، غیرصادق و غیرموجه‌اند.

۲.۳.۲. تلائم به معنای تبیین

از مدافعان این نظریه ویلفرد سلرز در کتاب علم، ادراک و واقعیت و گیلبرت هارمن در کتاب تفکراند.

”تبیین“ در معنای اجمالی‌اش پاسخ به چرایی یک پدیده و یا بیان علت یک رویداد است. مثلاً، بارندگی تبیینی برای خیس بودن سطح خیابان‌ها، افت فشار خون تبیینی برای سرگیجگی و حرکت زمین تبیینی برای پیدایش شب و روز است.

گاه می‌توان تبیین‌های مختلفی را برای یک رویداد ارائه کرد که در میان آن‌ها یک تبیین بهترین تبیین است. مثلاً در تبیین خرسی سطح خیابان‌ها می‌توان، افزون بر بارندگی، ترکیدن هم‌زمان لوله‌های آب در سطح شهر، آب پاشی هم‌زمان مردم و یا آب پاشی هم‌زمان هواپیماها را به عنوان علت معرفی کرد. در میان این تبیین‌ها، بارندگی، بهترین تبیین است.

با توجه به آن‌چه گذشت در تلائم به معنای تبیین، باور p آن‌گاه با مجموعه‌ای از باورها تلائم دارد که به تنهایی، یا به همراه یک یا چند باور، یک یا چند باور را، به بهترین صورت تبیین کند و یا به تنهایی و یا به همراه یک یا چند باور مورد تبیین یک یا چند باور، به بهترین صورت واقع شود و یا هم‌زمان هم تبیین کند و هم مورد تبیین قرار گیرد. مثال: به مجموعه‌ای مرکب از سه باور زیر توجه کنید:

p: دیشب رطوبت هوا از حدِ a افزایش و فشار هوا از میزان b تنزل یافت.
q: دیشب باران بارید.

r: امروز سطح معابر و خیابان‌ها خیس است.

در مجموعهٔ بالا p با مجموعه تلائم دارد چرا که بهترین تبیین برای q است. r با مجموعه تلائم است چرا که مورد تبیین q، به بهترین صورت است. و q با مجموعهٔ یادشده تلائم دارد زیرا که بهترین تبیین برای r و در عین حال به بهترین صورت مورد تبیین p است.
۳.۳.۱. چيستی تبیین: کارل همپل بر مبنای قانونی که آن را "قانون پوشا"^{۲۶} می‌نامد، تبیین یک باور (e) را به معنای استنتاج آن باور از یک قانون کلی (r) و مجموعه‌ای از شرایط اولیه (i) می‌داند (۳، صص: ۱۸۰-۱۷۱).

مثلاً در تبیین بارندگی امروز می‌توان چنین گفت:

r: هر گاه رطوبت هوا از حدِ a افزایش و فشار هوا از میزان b تنزل یابد، باران می‌بارد.
i: امروز صبح میزان رطوبت هوا از حدِ a افزایش و فشار هوا از حدِ b تنزل یافت.
e: امروز باران بارید.

در مثال بالا (r) قانون کلی، (i) شرایط اولیه و (e) باور مورد تبیین است. همان‌طور که مشاهده می‌شود باور (e) از قانون (r) و مجموعهٔ شرایط اولیه (i) استنتاج شده و از این رو مورد تبیین قرار گرفته است.

۳.۳.۲. نقد تلائم به معنای تبیین

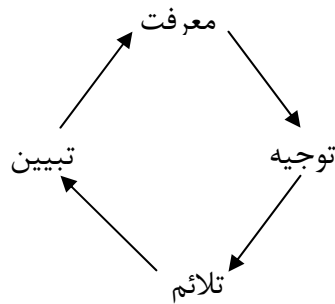
۳.۳.۲.۱. ابهام در معنای تبیین: گفته شد که تبیین به معنای استنتاج یک باور از یک قانون کلی و مجموعه‌ای از شرایط اولیه است. کیث لِرر در کتاب معرفت خود، دیدگاه فیلسوفی به نام سیلویین برامبرگر^{۲۷} را نقل می‌کند که در یک مثال نقضی تعریف بالا را مورد تردید قرار می‌دهد (۵، صص: ۱۶۷-۱۶۶). مثال برامبرگر چنین است:

جغدی بالای یک میله به ارتفاع ۴ متر نشسته است. روی زمین به فاصلهٔ ۳ متر از پایهٔ میله موشی ایستاده است. از آن‌جا که جغدها دشمن موش‌ها هستند، برای ناظران این سؤال پیش می‌آید که چرا جغد در فاصلهٔ نزدیک ۵ متری با موش است (و او را نمی‌خورد)؟ می‌توان در پاسخ به این چرایی با استفاده از شرایط اولیه (اندازهٔ ارتفاع میله و فاصلهٔ موش تا پایه میله) و با به کارگیری یک قانون کلی (قضیهٔ فیثاغورس) فاصلهٔ میان موش و جغد را استنتاج کرد. حاصل این استنتاج عدد ۵ است.

در مثال بالا فاصلهٔ میان جغد و موش از قانونی کلی و مجموعه‌ای از شرایط اولیه استنتاج شده است. اما این استنتاج تبیینی برای پرسش پیش‌گفته نیست چرا که هنوز این سؤال باقی است که چرا جغد در فاصلهٔ ۵ متری با موش است (و او را نمی‌خورد)؟ ممکن است

پاسخ داده شود استنتاج زمانی تبیین است که پاسخی مناسب به یک پرسش باشد و پاسخ بالا مناسب نیست. در نقد این پاسخ باید گفت معیاری برای مناسب بودن یک پاسخ در دست نیست.

۳.۲.۱. اصلاح برامبرگر و نقد آن توسط لِرر: برامبرگر خود به شیوه‌ای معرفت‌شناختی در پی اصلاح تعریف یاد شده برمی‌آید (ص: ۱۶۷):
استنتاج از قانون کلی و شرایط اولیه آن‌گاه تبیین است که اولاً: پرسش‌گر از پیش پاسخ پرسش خود را نداند و ثانیاً: پاسخ‌گو معرفت به پاسخ را به پرسش‌گر انتقال دهد.
لِرر اصلاح برامبرگر را ناکافی دانسته و معتقد است که اصلاح او به دور در تعریف معرفت می‌انجامد (همان، صص: ۱۶۷-۱۶۸) چرا که بر مبنای اصلاح یاد شده: معرفت مبتنی بر توجیه، توجیه مبتنی بر تلائم، تلائم مبتنی بر تبیین و تبیین مبتنی بر معرفت است.



۳.۲.۲. تبیین شرط لازم توجیه نیست: تلائم به معنای تبیین شرط لازم توجیه نیست یعنی می‌توان باورهایی داشت که موجه باشند و در عین حال نه باوری را تبیین کنند و نه مورد تبیین باوری قرار گیرند. مثلاً در مورد پیشین، باور به این که فاصله میان جغد و موش ۵ متر است باوری موجه است. اما این باور مبیّن نیست زیرا چرایی آن نامعلوم است (معلوم نیست که چرا فاصله میان این دو تا این اندازه کم است و چرا جغد موش را نمی‌خورد؟) و از سوی دیگر این باور دیگری را نیز تبیین نمی‌کند. و یا این مثال که شخصی باور دارد که به یک بیماری، مثلاً سردرد، مبتلاست اما چرایی (علت) آن بیماری برای او نامعلوم است (نمی‌داند علت بیماریش چیست) و از سوی دیگر باور او به بیماریش باور دیگری را نیز توجیه نمی‌کند. این مثال و مثال‌های فراوان دیگر گویای این نکته‌اند که ممکن است چرایی یک باور برای ما نامعلوم باشد اما در عین حال خود باور برایمان موجه باشد. از این رو، شرط معرفت به یک گزاره آگاهی از چرایی آن، و به بیان دیگر: مبیّن بودن آن نیست.

۳.۴. تلائم به معنای مغلوب و یا خنثی سازی

از مدافعان این نظریه کیث لِرر معرفت شناس معاصر است^{۲۸}. لِرر توجیه را چنین تعریف می‌کند:

فاعل شناسایی S در پذیرش گزاره p آن‌گاه موجّه است که، اگر و فقط اگر، پذیرفتن گزاره p در زمان t با مجموعه گزاره‌های پذیرفته شده پیشین S، در تلائم باشد. و سپس تلائم را چنین تعریف می‌کند:

گزاره p با مجموعه پذیرش^{۲۹} های پیشین فاعل شناسایی S آن‌گاه در تلائم است که p بتواند گزاره‌های رقیب^{۳۰} را مغلوب و یا خنثی کند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود لِرر از چهار اصطلاح پذیرش، رقابت، و مغلوب یا خنثی‌سازی در تعریف تلائم بهره می‌جوید.

۳.۴.۱. پذیرش: لِرر در در تعریف سه جزئی معرفت از اصطلاح “پذیرش” به جای “باور” استفاده می‌کند. از دیدگاه او معرفت عبارت است از “پذیرش صادق موجّه” و نه “باور صادق موجّه”. منظور لِرر از اصطلاح “پذیرش” اعتقادورزی به یک گزاره با دو انگیزه حقیقت‌جویی و خطاگریزی است، در حالی که “باور” هر اعتقادورزی‌ای را شامل می‌شود چه با انگیزه‌های یادشده باشد و چه غیر آن‌ها. شکل‌گیری باور همیشه ناشی از حقیقت‌جویی و خطاگریزی آدمیان نیست بلکه می‌تواند ریشه در عواملی مانند آرزواندیشی، عادت، غریزه، نیاز و مانند آن داشته باشد. ممکن است بتوانیم سخنان یک سیاست‌مدار غیر قابل اعتماد را در باره برنامه‌های آینده‌اش باور کنیم در عین این‌که نمی‌توانیم سخنان او را بپذیریم. باور به سخنان او ناشی از آرزواندیشی ماست و نه حقیقت‌جویی و خطاگریزیمان: چون بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعیمان را امید می‌بریم، از این رو سخنان او را باور می‌کنیم و در عین حال نمی‌پذیریم. شانس را باور می‌کنیم اما نمی‌پذیریم. وجود ستارگان را در آسمان باور داریم اما نمی‌پذیریم چرا که می‌دانیم بسیاری از آن‌ها سالیان دراز پیش از میان رفته‌اند و اکنون فقط نور آن‌هاست که به ما می‌رسد.

۳.۴.۲. رقابت^{۳۱}: از دیدگاه لِرر هر گزاره مانند p یک یا چند گزاره رقیب دارد. او رقابت را چنین تعریف می‌کند:

گزاره C آن‌گاه برای گزاره p رقیب است که اگر، و فقط اگر، پذیرش p با فرض کذب C معقول^{۳۲} تر از پذیرش p با فرض صدق C باشد.

به دو گزاره زیر توجه کنید:

p: تهران پایتخت ایران است.

c: اصفهان پایتخت ایران است.

گزارهٔ c (اصفهان پایتخت ایران است) رقیبِ p (تهران پایتخت ایران است) است چرا که پذیرش پایتخت بودن تهران با فرض کاذب بودن پایتختی اصفهان معقول‌تر از پذیرش پایتخت بودن تهران با فرض صدق پایتختی اصفهان است.

۳.۴.۳. مغلوب‌سازی: اگر پذیرفتن یک گزاره برای یک فاعل شناسایی معقول‌تر از پذیرش رقیبان آن گزاره باشد گفته می‌شود که آن گزاره مغلوب‌ساز رقیبان خود است. مثلاً اگر در میان گل‌های باغچه چیزی را مشاهده کنم که مانند یک شاخهٔ رُز به نظر رسد، معقول‌تر است که بپذیرم که شاخه رُزی طبیعی و، نه مصنوعی، را می‌بینم. اما اگر چنین ادراکی را در یک نمایشگاه گل‌های مصنوعی داشته باشم معقول‌تر است که بپذیرم رُزی مصنوعی، و نه طبیعی، را مشاهده می‌کنم و اگر شیء پیش‌گفته را در یک مغازهٔ فنادی و در درون یک کیک خامه‌ای ببینم پذیرش این که با یک قطعه شیرینی گُل‌مانند مواجهم، معقول‌تر از آن است که بپذیرم که گُلی طبیعی و یا مصنوعی را در درون کیک می‌بینم. مثال دیگر: پذیرش "ماست" بودن مایع غلیظ سفید رنگ در سفرهٔ نهار معقول‌تر از هر پذیرش دیگری است. پذیرش "خامه" بودن آن در سفرهٔ صبحانه معقولیت بیشتری دارد و این که بپذیریم این مایع در بساط یک بتّا "مایع گچ" است بیشتر معقول است. در مثال‌های بالا گزاره‌های پذیرفته شده، مغلوب‌کنندهٔ رقیبان خودند.

۱.۳.۴.۳. نکته: روشن است که پذیرش وجود مایع گچ در سفرهٔ صبحانه و یا نهار معقول نیست و همین‌طور پذیرش این که بتّا از ماست و یا خامه برای بتّایی استفاده کند. در عین حال باید توجه کرد که معقولیتِ بیشتر یک پذیرش مستلزم صدقِ آن پذیرش نیست. مُحال نیست که خانم صاحبخانه اشتباهاً ظرف گچ را در سفره گذاشته و یا بتّا اشتباهاً به جای گچ از خامه و یا ماست استفاده کرده باشد.

۴.۴.۳. خنثی‌سازی: لِرر معتقد است که غلبهٔ یک گزاره بر رقیبان خود اگر چه شرط کافی توجیه است اما لازم نیست. او معتقد است که بعضی از گزاره‌های رقیب را نمی‌توان با مغلوب‌سازی حذف کرد و آن زمانی است که تعارض گزارهٔ رقیب با گزارهٔ مورد پذیرش، نه مستقیم و بی‌واسطه، بلکه غیر مستقیم و با واسطه است. حذف این گزاره‌ها تنها از طریق خنثی‌سازی رخ می‌دهد. به دو گزارهٔ زیر توجه کنید:

اکنون میزی را روبروی خود می‌بینم.

یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند میز است.

پذیرش هر دو گزاره برای من معقول است: می‌پذیرم که اکنون میزی را روبروی خود می‌بینم و نیز می‌پذیرم که مردم گاهی میز را به خواب می‌بینند. اما در عین حال گزاره دوم، به صورتی غیر مستقیم، صدق گزارهٔ اول را به چالش می‌کشد، چرا که با فرض صدق

گزاره دوم این امکان مطرح می‌شود که اکنون نیز ممکن است در حال خواب باشم و نه میز واقعی، که خواب میز را، ببینم. در این جا نمی‌توان برای حذف گزاره دوم از غلبه گزاره اول بر آن سخن گفت چرا که پذیرش هر دو گزاره برای من، به یکسان، معقول است و مغلوب سازی زمانی مطرح می‌شود که یکی از دو گزاره از معقولیت کمتری نسبت به دیگری برخوردار باشد. در این جا لِرر از مفهوم خنثی سازی استفاده می‌کند: می‌توان به گزاره رقیب (گزاره دوم) گزاره‌ای خنثی‌ساز اضافه کرد تا اثر آن را خنثی کند به این معنا که با عطف شدنش به آن گزاره تعارض غیر مستقیم آن را با گزاره اصلی (گزاره اول) از میان ببرد.

لِرر خنثی سازی را چنین تعریف می‌کند:

اگر گزاره c رقیب گزاره p باشد، گزاره n آن‌گاه خنثی ساز c است که اگر، و فقط اگر، به c عطف شود، گزاره مرکب پدید آمده از معقولیت همسانی با c برخوردار باشد و با p رقیب نباشد.

در مثال پیش‌گفته، گزاره "اکنون خواب نمی‌بینم" خنثی ساز گزاره "یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند میز است" است. از عطف خنثی ساز یادشده به گزاره اخیر گزاره زیر پدید می‌آید:

"یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند میز است، اما، من اکنون خواب نمی‌بینم."

گزاره مرکب بالا، اولاً، از معقولیت همسانی با گزاره "یکی از چیزهایی که گاهی مردم در خواب می‌بینند میز است" برخوردار است و ثانیاً، برای گزاره "اکنون میزی را روبروی خود می‌بینم" نیز رقیب نیست.

۳.۴.۵. دو نکته: اول: مجموعه پذیرش‌های پیشین فاعل شناسایی از هر فاعلی به فاعل دیگر متفاوت است، و از این رو، ممکن است پذیرش گزاره p1 با مجموعه پذیرش‌های پیشین فاعل شناسایی s1 متلائم باشد اما با مجموعه پذیرش‌های پیشین فاعل شناسایی s2 تلائم نداشته باشد و بر عکس. از سوی دیگر امکان تغییر مجموعه پذیرش‌های پیشین هر فاعل شناسایی در هر زمانی وجود دارد، به این معنا که: پذیرشی به مجموعه پذیرش‌ها اضافه شود و یا از آن کاسته شود و یا پذیرشی دستخوش تحول و دگرگونی شود، از این رو، ممکن است پذیرش گزاره p در زمان t1 با مجموعه پذیرش‌های پیشین فاعل شناسایی متلائم باشد در حالی که در زمان t2 به جهت تغییر این مجموعه با آن تلائم نداشته باشد و یا بر عکس.

دوم: تکیه به پذیرش‌های پیشین فاعل شناسایی از آن روست که هر یک از ما برای پذیرش یا عدم پذیرش یک گزاره، گریز و گزیری از مراجعه به پذیرش‌های پیشین خود

نداریم و تنها ابزار ما برای بررسی موجه بودن یا نبودن یک پذیرش، نظام پیشین پذیرش‌های ماست. حتّاً ساده‌ترین گزاره‌ها مثل گزارهٔ "روبروی من برگ کاغذی است" آن‌گاه موجه است که افزون بر ادراک حسّیم از برگ کاغذ، دست کم سه پذیرش زیر را در مجموعهٔ پذیرش‌های پیشین خود داشته باشیم:

حواس من قابل اعتمادند،

خواب نمی‌بینم.

دستخوش توهم نیستم.

فقدان هر یک از پذیرش‌های سه‌گانهٔ بالا به عدم توجیه گزارهٔ پیش‌گفته می‌انجامد. مثلاً اگر در قابل اعتماد بودن حواسم دچار تردید باشم قطعاً در وجود برگ کاغذ روبروی خود نیز دستخوش تردید بوده و در پذیرش آن موجه نیستم.

۳.۴.۶. معنای معقولیت: همان‌طور که در بخش‌های پیشین مشاهده شد لِرِ اصطلاحات کلیدی خود، مانند رقابت، خنثی‌سازی و مغلوب‌سازی را با اصطلاح "معقولیت" تعریف می‌کند. اگر چه اصطلاح اخیر از اصطلاحات تعریف‌ناپذیر یا اولیّه^{۳۳} نظام معرفتی لِرِ محسوب می‌شود، در عین حال، لِرِ "احتمال صدق"^{۳۴} را مهم‌ترین رکن معقولیت بر می‌شمرد^{۳۵}.

برای فاعل شناسایی S یک گزاره آن‌گاه از گزاره‌های رقیب معقول‌تر است که، بر مبنای گزاره‌های پذیرفته شدهٔ پیشین خود، احتمال صدق آن گزاره را از گزاره‌های رقیب بیشتر بداند.

۳.۴.۷. اشکال "جدا افتادگی"^{۳۶}: مهم‌ترین ایراد به نظریهٔ لِرِ و دیگر تقریرهای نظریهٔ تلائم اشکال "جدا افتادگی" است. به نظریهٔ لِرِ و هر نظریهٔ تلائم دیگر این اشکال وارد است که بر مبنای تلائم، می‌توان به گزاره‌هایی باورداشت که در عین بریدگی و جد افتادگی از عالم واقع، موجه باشند. مثلاً می‌توان داستانی کاملاً تخیلی را در نظر گرفت که گزاره‌های تشکیل دهندهٔ آن هیچ ربط و نسبتی با جهان واقع نداشته اما در عین حال با یکدیگر متلائم باشند. چنین داستانی از دیدگاه تلائم‌گروان موجه است. در تاریخ فلسفه اولین کسی که بدین اشکال تطفن یافت موریتس شلیک بود. او در این باره چنین می‌نویسد:

"اگر کسی تلائم را معیار صدق بپندارد، باید داستان‌های پریان را به همان اندازه صادق بداند که یک گزارش تاریخی و یا گزاره‌های موجود در یک کتاب مرجع شیمی را. مشروط به این که داستان‌ها چنان تنظیم شده باشند که تناقضی در آن‌ها دیده نشود. من می‌توانم به کمک قوه خیال دنیایی پر از حوادث عجیب و غریب تصور کنم. فیلسوف تلائم‌گرا باید

درستی تصورات مرا باور کند مشروط به این که گزاره‌های من در بارهٔ این دنیا سازگاری دو سویه داشته باشند. بر مبنای تلائم گروهی کسی از مشاهدات تجربی نمی‌پرسد، بلکه، صرفاً سؤال از سازگاری دو سویه گزاره‌هاست“ (۷، صص: ۲۱۶-۲۱۵).

همان‌طور که مشاهده می‌شود ایراد شلیک به تلائم به عنوان نظریهٔ “صدق” است.^{۳۷} جان پولاک، فیلسوف معاصر، این ایراد را متوجه تلائم گروهی در توجیه نیز می‌داند: “اشکال اساسی این نظریه آن است که توجیه را از جهان واقع جدا می‌کند. یک شخص می‌تواند در باور به هر چیزی موجه باشد. آنچه لازم است، تنها، مجموعه‌ای از باورهای عجیب و غریب اما متلائم با یکدیگر است... اما باورها در هیچ جا به قرائن حسّی وابسته نیستند. مادام که باورهای یک شخص چنین مجموعهٔ متلائمی را تشکیل دهد، آن شخص می‌تواند، بی‌اعتنا به تجربه‌های حسّی‌اش از اشیا، هر باوری را در بارهٔ رنگ، شکل، اندازه و مانند آن از آن‌ها داشته باشد“ (۶، صص: ۲۸-۲۷).

۳.۴.۷.۱. پاسخ لِرر به اشکال جدا افتادگی: لِرر اشکال یاد شده را آن‌گاه وارد می‌داند که در میان مجموعهٔ گزاره‌های پذیرفته شدهٔ پیشین یک فاعل شناسایی، گزاره یا گزاره‌هایی کاذب راه یافته باشند. به بیان دیگر: تلائم یک گزاره با مجموعه‌ای از گزاره‌ها آن‌گاه منشأ جدا افتادگی آن گزاره از جهان واقع است که در میان آن مجموعه یک یا یک یا چند گزارهٔ خطا موجود باشد. لِرر تعریف پیشین خود را از توجیه، “توجیه شخصی”^{۳۸} نام می‌نهد. توجیه شخصی، تلائم پذیرش یک گزاره با گزاره‌های پذیرفته شدهٔ پیشین یک شخص است، چه مجموعه گزاره‌های پذیرفته شدهٔ پیشین همه صادق باشند، و چه در میان آن‌ها گزاره یا گزاره‌هایی کاذب راه یافته باشند.

لِرر حل اشکال جدا افتادگی را منوط به حذف گزاره یا گزاره‌های کاذب از مجموعهٔ گزاره‌های پذیرفته شدهٔ پیشین می‌داند. با حذف گزاره یا گزاره‌های کاذب از این مجموعه، مجموعه یا نظامی جدید از گزاره‌ها پدید می‌آید که لِرر آن را “نظام تأیید شده”^{۳۹} نام می‌نهد. لِرر “توجیه تأیید شده”^{۴۰} را بر مبنای “نظام تأیید شده” چنین تعریف می‌کند:

فاعل شناسایی S در پذیرش گزارهٔ p در زمان t آن‌گاه به صورت تأیید شده موجه است که، اگر و فقط اگر، پذیرفتن گزارهٔ p در زمان t با نظام تأیید شدهٔ S، در تلائم باشد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود توجیه تأیید شده صورتی خاص از توجیه شخصی است. توجیه شخصی، تلائم یک پذیرش با پذیرش‌های پیشین، اعم از صادق یا کاذب، است در حالی که توجیه تأیید شده، تلائم یک پذیرش با پذیرش‌های صادق پیشین است.

لِرر در گام بعد از طریق دو اصطلاح “توجیه شخصی” و “توجیه تأیید شده” به تعریف اصطلاح “توجیه کامل”^{۴۱} می‌پردازد:

فاعل شناسایی S در پذیرش گزاره p آن‌گاه به صورت کامل موجه است که، اگر و فقط اگر، در پذیرفتن گزاره p در زمان t به صورت شخصی و تأیید شده موجه باشد. لِرر حل اشکال جدا افتادگی را در توجیه کامل، یعنی توجیه شخصی و تأیید شده، و نه صرفاً، توجیه شخصی می‌داند: با توجیه شخصی و تأیید شده است که شخص با جهان واقع مرتبط می‌شود و از جدا افتادگی و بریدگی با آن رهایی می‌یابد. یک شخص در پذیرش یک افسانه اگر چه ممکن است به صورت شخصی موجه باشد اما توجیه او توجیه شخصی و تأیید شده و به بیان دیگر کامل نیست.

۳.۴.۸. نقد دیدگاه لِرر: به دیدگاه لِرر دست کم دو اشکال اساسی وارد است:

۱. ضعف پاسخ او به اشکال جدا افتادگی

۲. لازم و کافی نبودن تلائم (به معنای لِرری آن) برای توجیه

۳.۴.۸.۱. ضعف پاسخ لِرر به اشکال جدا افتادگی: توجیه دارای دو شاخه است:

درون‌گرایی^{۴۲} و برون‌گرایی^{۴۳}. توجیه یا مؤید صدق ویژگی‌ای است که با افزوده شدن به رأی درست (باور یا پذیرش صادق) آن را به معرفت تبدیل می‌کند. اگر این امر را ذهنی و آگاهی فاعل شناسایی از آن را لازم بدانیم، دیدگاهمان نسبت به توجیه دیدگاهی درون‌گرایانه است و اگر آن را امری بیرون از ذهن بدانیم و آگاهی از آن را لازم نشمریم در این صورت دیدگاهی برون‌گرایانه نسبت به توجیه داریم.

بر مبنای دیدگاه درون‌گرایی، فاعل شناسایی S در باور به گزاره p آن‌گاه موجه است که واجد دلیل به سود آن باور باشد.

واجد دلیل بودن به معنای دسترسی داشتن به دلیل است و دسترسی داشتن به دلیل یعنی این که فاعل شناسایی بتواند به آن دلیل آگاه باشد و در صورتی که از او در باره دلیل صدق باورش پرسیده شود بتواند آن را بیان کند.

نظریه تلائم از شاخه‌های دیدگاه درون‌گرایی در توجیه است. از این رو فاعل شناسایی آن‌گاه در باور یا پذیرش نسبت به یک گزاره موجه است که از تلائم آن گزاره با مجموعه گزاره‌های پذیرفته شده پیشین خود آگاه باشد و بتواند آن را بیان کند. صرف تلائم با قطع نظر از آگاهی فاعل شناسایی به آن موجب توجیه نمی‌شود. با توجه به این توضیح به نقد پاسخ لِرر می‌پردازیم.

پیشتر گفتیم که لِرر حل اشکال جدا افتادگی را در احراز دو ویژگی برای توجیه می‌داند: شخصی بودن توجیه و تأیید شدگی آن.

از دو ویژگی یاد شده احراز شخصی بودن توجیه اگر چه دشوار، اما محال نیست. اگر فاعل شناسایی بداند که پذیرش گزاره‌ای مانند p بر مبنای مجموعه گزاره‌های پذیرفته شده

پیشینش (اعم از گزاره‌های صادق و کاذب) معقول‌تر از هر گزارهٔ رقیب مانند Q است، در این صورت پذیرش گزارهٔ P برای او توجیه شخصی دارد. اما اثبات تأیید شدگی توجیه مُحال است، زیرا پذیرفتن گزاره‌ای مانند P آن‌گاه توجیه تأیید شده دارد که فاعل شناسایی بداند که پذیرش P بر مبنای نظام تأیید شده (و نه صرفاً پذیرفته شده) پیشین او از هر گزارهٔ رقیب مانند Q معقول‌تر است. و این امر مستلزم آن است که بتواند نظام تأیید شده، یعنی مجموعهٔ پذیرش‌های صادق خود را تشخیص دهد تا بر مبنای آن حکم به معقولیت بیشتر P کند. تشخیص گزاره‌های صادق از میان مجموعهٔ گزاره‌های پذیرفته شدهٔ پیشین آن‌گاه ممکن است که فاعل شناسایی بتواند آن گزاره‌ها را از نقیضشان، بر مبنای همان مجموعه، معقول‌تر بداند. از آن‌جا که امکان راه‌یابی خطا در گزاره‌های پیشین وجود دارد و تشخیص فاعل شناسایی از گزاره‌های صادق بر مبنای گزاره‌های پیشین است، از این رو، فاعل شناسایی نمی‌تواند در تشخیص گزاره‌های صادق موثق باشد، و این بدان معناست که امکان دست‌یابی فاعل شناسایی به مجموعهٔ تأیید شده وجود ندارد. عدم دسترسی به مجموعهٔ تأیید شده مستلزم آن است که فاعل شناسایی هیچ‌گاه نتواند نسبت به هیچ گزاره‌ای توجیه کامل داشته باشد و به بیان دیگر: اشکال جدا افتادگی به قوت خود باقی بماند. از سوی دیگر، صرف تلائم فی نفساً یک گزاره با مجموعهٔ تأیید شده، با قطع نظر از آگاهی فاعل شناسایی به این تلائم، موجب توجیه فاعل شناسایی در پذیرش آن گزاره نمی‌شود زیرا همان‌طور که در آغاز این بخش گفتیم تلائم شاخه‌ای از دیدگاه درون‌گرایی است و آگاهی فاعل شناسایی به آن، شرط لازم توجیه است.^{۴۴}

۳.۴.۸.۲. لازم و کافی نبودن تلائم برای توجیه: تلائم به معنای مغلوب و یا خنثی‌سازی نه شرط لازم برای توجیه است و نه کافی. برای توضیح این امر لازم است به تبیینی مختصر از نظریه مبنای‌گروی که مهم‌ترین نظریه در برابر تلائم است بپردازیم: در نظریهٔ «مبنای‌گروی» مجموعهٔ گزاره‌های مورد پذیرش انسان به یک ساختمان تشبیه می‌شود: همان‌طور که یک ساختمان دارای دو قسمت زیربنا (پایه) و روبنا (غیر پایه) است و روبنا به زیربنا متکی است، مجموعهٔ گزاره‌های مورد پذیرش انسان نیز چنین است: بعضی گزاره‌ها زیربنا (پایه) اند و پاره‌ای دیگر روبنا (غیر پایه) و روبناها (غیر پایه‌ها) به زیربناها (پایه‌ها) متکی‌اند.

مبنای‌گروی دارای سه اصل است:

- ۱- گزاره‌های مورد پذیرش انسان دو قسمند: گزاره‌های پایه^{۴۵} و گزاره‌های غیر پایه^{۴۶}
- ۲- توجیه گزاره‌های غیر پایه، مستقیم یا غیر مستقیم، از طریق گزاره‌های پایه است.
- ۳- توجیه گزاره‌های پایه از طریق هیچ گزاره‌ای (پایه یا غیر پایه) نیست.

گزاره پایه چنین تعریف می‌شود:

یک گزاره آن‌گاه پایه است که اگر و فقط اگر بر هیچ‌کدام از گزاره‌های مورد پذیرش یک شخص متکی نباشد.

از آن‌جا که در مبنای گروهی، توجیه گزاره‌های غیر پایه از طریق گزاره‌های پایه است، گزاره‌های پایه خود باید موجه باشند. مبنای گزاره‌های پایه را سه قسم می‌دانند:

۱- بدیهی ذاتی^{۴۷}

۲- بدیهی حسّی^{۴۸}

۳- بطلان ناپذیر^{۴۹}

گزاره‌های بدیهی ذاتی گزاره‌هایی هستند که اگر کسی آن‌ها را بفهمد، گریز و گزیری از پذیرش آن‌ها ندارد. فهم این گزاره‌ها مستلزم موجه بودن پذیرش آن‌هاست (توجیه آن‌ها مبتنی بر چیزی جز فهم آن‌ها نیست). حقایق ساده منطقی و ریاضی چنین‌اند، مثلاً این حقیقت منطقی که: "آهن یا فلز است و یا نیست" و یا این حقیقت ریاضی که "حاصل ضرب دو در دو چهار است".

گزاره‌های بدیهی حسّی گزاره‌هایی‌اند که تجربه حسّی فاعل شناسایی توجیه‌کننده آن‌هاست، مثلاً تجربه حسّی من از درخت روبرویم توجیه‌کننده این گزاره است که "درختی روبروی من است".

گزاره‌های بطلان ناپذیر آن‌هایی‌اند که منطقیّاً مُحال باشد که شخص در پذیرش آن‌ها برخطا باشد گزاره‌هایی مانند "برگ را سبز می‌یابم" یا "خود را شاد می‌یابم" گزاره‌هایی بطلان ناپذیرند. این گزاره‌ها اگر چه منطقیّاً ضروری نیستند (کذب آن‌ها منطقیّاً مُحال نیست)، در عین حال منطقیّاً مُحال است که شخص در پذیرش آن‌ها برخطا باشد، مثلاً مُحال است که کسی گزاره "برگ را سبز می‌یابم" را بپذیرد و در عین حال این گزاره کاذب باشد (او برگ را سبز نیابد) و یا گزاره "خود را شاد می‌یابم" را بپذیرد و در عین حال این گزاره کاذب باشد (او خود را شاد نیابد).

در نظریه مبنای گروهی استنتاج گزاره‌های غیر پایه از پایه از طریق استدلال صورت می‌گیرد. استدلال رابطه‌ای یک‌سویه است (غیر پایه‌ها از پایه‌ها استنتاج می‌شوند و نه برعکس). استدلال دو قسم است: قیاس، استقرا. قیاس استدلال از کلی به جزئی و استقرا استدلال از جزئی به کلی است. در دانش‌های عقلی استدلال مورد استفاده استدلال قیاسی، و در دانش‌های تجربی، استقرا است.

با توجه به توضیحات بالا باید گفت که تلائم نه شرط لازم و نه کافی برای توجیه است.

۳. ۴. ۸. ۲. ۱. **تلائم شرط لازم توجیه نیست:** تلائم بر مبنای تعریف لِرر شرط لازم توجیه نیست. می‌توان گزاره‌هایی را پذیرفت که در عین موجّه بودن رابطه‌ای دو سویه با گزاره‌های پذیرفته شده پیشین ما نداشته باشند. در میان گزاره‌های پایه بدیهیات ذاتی چنین‌اند. ذهن ما در پذیرش گزاره‌هایی مانند "حاصل ضرب دو در دو چهار است"، "آهن یا فلز است و یا نیست" و "کتاب کتاب است" موجّه است، بی‌آن که هیچ نسبت دو سویه‌ای میان این گزاره‌ها و گزاره‌های پذیرفته شده پیشین ذهن ما برقرار باشد. به بیان دیگر: این گزاره‌ها را می‌پذیریم و در پذیرش آن‌ها موجّهیم بی آن که در معقول‌تر دانستن آن‌ها نسبت به گزاره‌های رقیب توجهی به گزاره‌های پذیرفته شده پیشین خود داشته باشیم. مثلاً گزاره "کتاب کتاب است" را بی توجه به هر گزاره دیگری معقول‌تر از "کتاب کتاب نیست" می‌دانیم.

۳. ۴. ۸. ۲. ۲. **تلائم شرط کافی توجیه نیست:** از آن‌جا که تلائم رابطه‌ای دو سویه است، استدلال در آن جایی ندارد بر مبنای دیدگاه لِرر نمی‌توان در اثبات توجیه یک گزاره از قیاس و یا استقراء سخن گفت. از نظر لِرر یک گزاره آن‌گاه موجّه است که پذیرش آن، با توجه به گزاره‌های پذیرفته شده پیشین، از گزاره‌های رقیب معقول‌تر باشد نه آن که از گزاره و یا گزاره‌هایی از طریق قیاس و یا استقراء استنتاج شود، حال آن که به وضوح می‌یابیم که بسیاری از گزاره‌ها آن‌گاه برای ما موجّهند که بتوانیم آن‌ها را از گزاره و یا گزاره‌هایی استنتاج کنیم و به بیان دیگر: به سودشان استدلالی در اختیار داشته باشیم. به مثال زیر توجه کنید:

حسن و احمد هر دو می‌پذیرند که عدد ۳۹ اول نیست و هر دو در میان مجموعه گزاره‌های پذیرفته شده پیشین خود دو گزاره زیر را دارند:
 ۳۹ به ۹ ختم می‌شود.
 ۳۹ بر ۳ و ۱۳ قابل تقسیم است.

دلیل حسن بر این که عدد ۳۹ اول نیست آن است که ۳۹ به ۹ ختم می‌شود و دلیل احمد آن است که ۳۹ بر ۳ و ۱۳ قابل تقسیم است. روشن است که ما، با توجه به درستی دلیل احمد و نادرستی دلیل حسن، احمد را در ادعای خود موجّه و حسن را ناموجّه می‌دانیم. اما بر مبنای دیدگاه لِرر، هر چند که استدلال یکی درست و دیگری نادرست است، هر دو در ادعای خود موجّه‌اند چرا که هر دو با توجه به گزاره‌های پذیرفته شده پیشین خود، اول نبودن ۳۹ را معقول‌تر از اول بودن آن می‌دانند.

یادداشت‌ها

- 1- justification
- 2- tripartite defination(analysis)
- 3- knowledge
- 4- true justified belief lucky guess
- 5- lucky guess
- 6- justification
- 7- foundationalism
- 8- coherence, coherentism
- 9- self justified
- 10- reciprocal relation
- 11-evidence
- 12- Keith Lehrer
- 13- absolute idealists
- ۱۴- Francis Herbert Bradley (۱۸۴۶-۱۹۲۴)، فیلسوف ایده‌آلیست انگلیسی
- ۱۵- Francis Bernard bosanquet (۱۸۴۸-۱۹۲۳)، فیلسوف ایده‌آلیست انگلیسی
- ۱۶- Carl Gustav Hempel (۱۹۰۵ -) فیلسوف علم آلمانی، عضو انجمن فلسفه تجربی (بعداً: فلسفه علمی) برلین.
- ۱۷- Friedrich Albert moritz (۱۸۸۲-۱۹۳۶)، فیزیکدان و فیلسوف علم فیزیک و بنیانگذار حلقه وین.
- 18- Wilfred Sellars
- 19- Gilbert Harman
- 20- necessary implication
- 21- Consistency
- 22- explanation
- 23- beating or neutralizing
- 24- Essays on Truth and Reality
- 25- Implication and Linear Inference
- 26- covering law
- 27- Sylvain Bromberger
- ۲۸- برای آگاهی از جزئیات دیدگاه لِرر، ر.ک.: (۴، صص: ۱۷۶-۱۱۲) و (۵، صص: ۲۴۷-۱۸۷).
- 29- acceptance
- 30- competitors
- 31- competition
- 32- reasonable
- ۳۳- در یک نظام معرفتی نمی‌توان همه اصطلاحات را تعریف کرد چرا که مستلزم دور یا تسلسل است. از این رو، یک یا چند اصطلاح با عنوان اصطلاحات تعریف‌ناپذیر یا اولیه (undefinable or primitive terms) معرفی شده و بقیه اصطلاحات با کمک آن‌ها تعریف می‌شوند.
- 34- truth probability
- ۳۵- رودریک چیزم (معرفت‌شناس معاصر)، به عکس لِرر، احتمال صدق را مبتنی بر معقولیت می‌داند. در باره دیدگاه چیزم در این زمینه، ر.ک.: (۱، فصل آخر، تعاریف و اصول، تعریف‌های ۱.۴ و ۶.۶، صص: ۳۲۶ و ۳۳۰).
- 36- isolation

۳۷- تلائم افزون بر آن که از نظریه‌های توجیه است، از نظریه‌های صدق نیز محسوب می‌شود. بر مبنای این نظریه یک باور آن‌گاه صادق است که با باورهای دیگر سازگار باشد (نظریه تلائم همراه با نظریه‌های مطابقت (correspondence) و عملگرایی (pragmatism) سه نظریه معروف صدق را تشکیل می‌دهند). برای توضیح بیشتر در این زمینه، ر.ک.: (۲، صص: ۱۲۰-۱۱۲).

38- personal justification

39- verifc system

40- verifc justification

41- complete justification

42- internalism

43- externalism

۴۴- لِرر از منقدان جدی نظریه برون‌گرایی توجیه است. برای آگاهی از انتقادات او از این نظریه، ر.ک.: (۴، صص: ۱۷۶-۱۵۳).

45- basic beliefs

46- non - basic beliefs

47- self evident

48- evident to senses

49- incorrigible

منابع

۱. رودریک چیزم، (۱۳۷۸)، *نظریه شناخت*، ترجمه مهدی دهباشی، تهران: انتشارات حکمت.
2. Dancy, Jonathan, (1989), *An Introduction to Contemporary Epistemology*, New York: Basil Blackwell.
3. Grayling, A. C. (ed.), *Philosophy, a Guide through the Subject*, U.S.A: Oxford University Press.
4. Lehrer, Keith, (1992), *Theory of Knowledge*, London: Rutledge.
5. Lehrer, Keith, (1974), *Knowledge*, London: Oxford University Press.
6. Pollock, John, (1974), *Knowledge and Justification*, Princeton: Princeton University Press.
7. Schlick, Moritz, (1934), "The Foundation of Knowledge", in A.J.Ayer.ed. *Logical Positivism*, New York: The Free press, 1957.